



## انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیرکو بی کس

پیمان تباری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کنگاور (نویسنده‌ی مسئول)

سید احمد پارسا

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

محمدعلی گذشتی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۸

### چکیده

شیرکو بی کس (۱۹۴۰-۲۰۱۳م) از شاعران آوانگارد معاصر زبان کردی، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی "توخولوسکی" سوئد در سال ۱۹۸۸-۱۹۸۷ و اخذ لقب "همشهری" از سوی بزرگترین انجمن مدنی فلورانس است. موضوع پژوهش حاضر «انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیرکو بی کس» است. شناساندن بهتر این سراینده‌ی توانمند به غیرکردزبانان، شناخت بهتر شگردهای ادبی در بیان یکی از موضوعات محوری شعر او (آزادی)، شناخت بهتر سروده‌های یک شاعر معاصر از اهداف این پژوهش محسوب می‌شود. جامعه‌ی آماري بر اساس سروده‌های ترجمه شده از وی به زبان فارسی و به روش توصیفی است. داده‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا تجزیه و تحلیل شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که ترسیم فضای ترس آلود جامعه‌ی عراق در زمان حکومت بعث، بیان درد و رنج‌های مردم جامعه و مسائلی این چنینی، به بحث آزادی در سروده‌های او جلوه‌ای نوین بخشیده است که تصاویر برساخته‌ی شاعر را با این مفهوم می‌توان از مصادیق این امر دانست.

واژه های کلیدی:

شعر آوانگارد کردی، شعر معاصر کردی، شیرکو بی‌کس، اجتماع.

## مقدمه

پیشرفت‌های علمی بشر در قرن اخیر در کنار تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بر همه‌ی شئون زندگی تأثیر گذاشته است. ادبیات نیز از این تأثیرات بی‌بهره نبوده است. به عنوان مثال در ایران از دوره‌ی مشروطه همپای آزادی ملت ایران از استبداد قاجاری، ادبیات نیز از قید دربار آزاد می‌شود و برای اولین بار در خدمت مسائل اجتماعی قرار می‌گیرد. آزادی، وطن، تعلیم و تربیت جدید، زن، غرب و صنعت غرب، انتقادهای اجتماعی و مسائلی از این دست موضوعات شعر دوره‌ی مشروطه را تشکیل می‌دهند. «سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت شروع می‌شود، قبل از مشروطه، مفهوم آزادی که مترادف دموکراسی غربی است، به هیچ وجه وجود نداشت. آزادی به معنای دموکراسی غربی - با مشروطیت آغاز می‌گردد و این تفکر حاصل از انقلاب کبیر فرانسه (بعد از ۱۷۸۹) و انقلاب صنعتی انگلستان (از حدود ۱۷۵۰ به بعد) و پی آمدهای آن است. مثلاً منظور مسعود سعد سلمان از آزادی، رهایی از زندان «نای» است نه چیز دیگر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۵).

تحولات ادبی ایران، ترکیه و عراق بر شعر کردی تأثیرگذار بوده است. این تأثیر نه تنها در فرم، بلکه در محتوا نیز نمود دارد. تفاوت نژادی و زبانی کردهای عراق و تبعیض‌هایی که بر این قوم روا می‌داشتند همراه با فشار و اختناق حکومت، موجب شد که دو موضوع آزادی و وطن از موضوعات اساسی شعر معاصر کردی باشد.

یکی از شاعران آوانگارد کرد عراقی شیرکو بی‌کس (۱۹۴۰-۲۰۱۳م) فرزند شاعر بزرگ کرد عراقی، فایق بی‌کس است. ترک عراق به دلیل مشکلات سیاسی در سال ۱۹۸۶ و پنج سال زندگی در سوئد (شیری، ۱۳۹۳: ۸) و «ترجمه‌ی آثارش به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی، سوئدی و نروژی، نه تنها موقعیت او را چون چهره‌ای شناخته شده، در گستره‌ی شعر جهانی تثبیت کرد، بلکه در گرایش اذهان جهانیان به سوی شعر کردی نیز مؤثر افتاد» (ناصری، ۱۳۸۲: ۲) که نتیجه‌ی آن اعطای جایزه‌ی ادبی "توخولسکی" از طرف مؤسسه‌ی علمی "قلم" سوئد در سال ۸۸-۱۹۸۷ به او و اعطای لقب "همشهری" از سوی بزرگ‌ترین انجمن مدنی در فلورانس ایتالیا بود (همان: ۲).

موضوع پژوهش حاضر «انعکاس اوضاع اجتماعی در اشعار شیرکو بی‌کس» است. شناساندن بهتر این سراینده‌ی توانمند به غیر کردزبانان، شناخت بهتر شگردهای ادبی در بیان یکی از موضوعات محوری شعر او (آزادی)، شناخت بهتر سروده‌های یک شاعر آوانگارد معاصر از اهداف این پژوهش محسوب می‌شود. جامعه‌ی آماری بر اساس سروده‌های ترجمه شده از وی به زبان فارسی و به روش توصیفی است. داده‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا تجزیه و تحلیل شده‌اند.

### پیشینه‌ی تحقیق

تاکنون افرادی مانند سیدعلی صالحی (شاعر نامدار معاصر)، فریاد شیری، رضا کریم مجاور، محمدرئوف مرادی، صلاح منوچهری (که هنوز موفق به انتشار رسمی ترجمه‌هایش نشده است) و عزیز ناصری آثاری از شیرکو بی‌کس ترجمه کرده‌اند.

اشعار ترجمه شده از شیرکو بی‌کس عبارتند از: دره‌ی پروانه، گورستان چراغان، سروده‌های سنگی، میهمان خزانی، آینه‌های کوچک، سلیمانیه و سپیده‌دم جهان، مرا به عشق بسپارید، سروده‌های سنگی، بوی نامه، عاشق شدن در ساعت بیست و پنج.

تقی پورنامداریان درباره‌ی او می‌گوید: «قدرت تخیل نیرومند "بی‌کس" با زبانی سخت سخته که حتی از ورای ترجمه نیز دریافته‌ی است و گرمای عاطفه بر سراسر آن تابیده است ما را در شهرها و کوچه پس کوچه‌های سرزمینی وحشی و غبارآلود در فصل‌های سال و از میان دشت و قله‌ها و چمنزارها و برف و باران و خاطرات کودکی اش یله می‌کند و به دیدار شاعران و نویسندگان و مردان افسانه‌ای گُرد می‌برد.» (پورنامداریان به نقل از مرادی، ۱۳۸۰: ۸). سید علی صالحی نیز چنین می‌گوید: «برای شاعران کردستان احترامی عمیق و ناخودآگاه قائلم، به ویژه در برابر شعر شعله‌ور شیرکو بی‌کس، که یکی از طلایه داران کلام گُرد است، شاعران دور مانده‌ای که نزدیک‌ترین پاره‌ی گم شده از خیمه‌ی خواب‌ها و رؤیاهای ما به شمار می‌رود» (صالحی به نقل از مرادی، ۱۳۸۰: ۲۰). «تاکنون برگردان سروده‌های او در مجله‌هایی چون دنیای سخن، آدینه، ادبستان، معیار، کارنامه و تعدادی روزنامه منتشر شده است» (ناصری، ۱۳۸۲: ۲).

آقای قهرمان احمدی در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود، با موضوع "جنبه‌های پایداری در اشعار شفيعی کدکنی و شیرکو بی‌کس شاعر کردستان عراق" با راهنمایی دکتر غلامحسین شریفی استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان در آبان ماه ۱۳۹۳ به تطبیق وجوه پایداری در شعر این دو شاعر پرداخته است.

مقاله‌ای نیز با عنوان «شیرکو بی‌کس و کتاب سلیمانیه و سپیده‌دم جهان» نوشته‌ی سینار گلریز که شرح مختصری درباره زندگی و شعر این شاعر است، به چاپ رسیده است (گلریز، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۰۳).

### انعکاس‌های اجتماع در اشعار شیرکو بی‌کس:

#### الف) - بیان دردهای مردم

سرزمین شاعر و درد و رنج‌های آن برای او بسیار اهمیت دارد، سرزمینی که از دیدگاه وی پدران و مادرانی زجر کشیده دارد، مردمانی پر از یأس و ناامیدی و خاطرات تلخ شکنجه‌های رژیم استبدادی و بعثی صدام. مردمانی که به خوبی معنی آوارگی، اسارت و تنهایی را درک کردند. افسوس و ناله‌ی شاعر، بیشتر از این بود که در آن زمان کسی آن همه فریاد اندوهناک را نشنید:

پدرت، سرزنش کلیدی سرگشته، / سرود یأس / خنده‌های شکنجه / حنجره‌ی زخم خورده‌ی آزادی بود. / او از درون سینه‌اش می‌بارید / واژگان خون آغشته را باران ... باران، / اندوه کاکل افشان را قطره ... قطره، / و نم نمک / سرگذشت تاریخی بی‌هوش گشته را می‌چکید. / پدرت را غل و زنجیر به معلم / زلزله به سرود / آوارگی به وطن / و زندان به ماهی روشن کردند. / پدرت / جیغ سر بریده / فریاد ناآرام آن مردم / جرس تنهایی و بی‌کسی‌ای بود، / در زیر آشکوبه‌های بی‌هوشی و هوشیاری این دیار / مدام به صدا ... به صدا ... در می‌آمد و / شنیده نمی‌شد (بی‌کس، ۱۳۸۶: ۷).

شاعر از تاریخ سرزمین‌اش می‌گوید، سرزمینی که تاریخی سراسر، زجر و درد و پر از زخم‌های عمیق؛ زخم‌ها و دردهایی که "عذابی ژرف" در خود داشت اما آن چه شاعر را از پا انداخت، دیدن اندوه بی‌پایان زنان سرزمین‌اش بود آن گونه که نای برخاستن برای او نگذاشت:

در حین دیدن تاریخ / از سوراخی تنگ و کوچک / زخمی عمیق / مرا در خود فرو برد و / دیری پایید، به پا شدم. / وقتی که چشم / به سوراخ آن زخم عمیق نهادم / عذابی ژرف / مرا در خود فرو برد و / دیری پایید، به پا شدم. / ولی آن دم نگریستم / در سوراخ عذاب ژرف / من زن سرزمینم را / و درون اندوهناک او را دیدم، / مرا در خود فرو برد / دیربست بی‌نا مانده‌ام / دیگر به پا نمی‌شوم (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۳).

#### ب) - نبودن آزادی بیان

حکومتی چون صدام هرگز آزادی بیان را بر نمی‌تافت. از شعر و ادبیات به ویژه شعر و ادبیاتی که بازتاب دردها و رنج‌های مردم و ستم‌های حاکمان باشد وحشت داشت. شیرکو در این سروده،

برخورد حاکمان را با شعر متعهد به خوبی به تصویر کشیده است. سروده‌ی شاعری مانند "شیرکو" هرچند با همان قافیه و ردیف شاعر دربار سلطان است اما دیگر موسیقی کناری یا به طور کلی ادبیت کلام نیست که آن را ممنوع کرده، بلکه محتوای آن است، حتی کوتاهی شعر هم در کاستن خشم حاکمان از آن مؤثر نبوده است. علاوه بر این، اشاره به "حومه‌ی کرکوک" به این معنی است که حاکمان وقت در عراق، نه تنها در شهرها که در حومه‌ی آن هم، وجود شعر و ادبیات مخالف را بر نتافته‌اند و این چنین است که شیرکو سروده هایش را در خدمت بیان درد و رنج مردم می‌گذارد: سروده‌ای / ریز نقش کوتاه اندام / در حومه‌ی شهر کرکوک / دستگیر شد. / با ردیف و قافیه‌ی شاعر دربار سلطان /

دستانش از پشت بسته شد. / و چشمان او را بستند / با کمر بند پشمین، داستانی از قادسیه. / وانگه در میان دو تل

در وادی «جول حمربین»<sup>۱</sup> / به خاک و خون در غلتید و / تیرباران شد. / دیروز آمدند و گفتند: / در وادی «جول حمربین» / در میان دو تل دیدیم / چشمه‌ی جوشان آبی / خروشان جاری می‌شود / و عاشقان نام او را، نهاده چشمه‌سار شعر (بی کس، ۱۳۸۷: ۳۷). آری شعر شاعر، دیگر نشان از بی دردی ندارد و تبدیل به چشمه‌ای جوشان شده است که در طول زمان، روشنی و زلالی آن به افراد گوناگون، پس از خودش سرایت می‌کند.

فکر و اندیشه‌ی جاری از قلم شاعر بر روی کاغذ سفید گویی ابر و صاعقه است که وقتی نمود پیدا کرد، حکایت کشتگاه و بارش باران و رودی جاری شد و عامل به پا خاستن مردمان گردید که حق و حقوق خود را مطالبه کنند و به مبارزه با حاکمان ستمگر بعث بپردازند و بدین ترتیب سروده‌های شاعر نماد آزادی و عدالت شدند:

ایستاده قلم زنگی / بر کاخ سفید و گفتا: / آن گاه آذرخش و ابر / دست در دست هم شوند. / کشتگاه بر می‌خیزد و پرچم باران فرازد / آن دم که کشتگاه را / هم همدست شد باران و رود / بینوایان به پا شوند؛ / خواهند برگ و نان را. / هر چند واژگان مرا / همدست فریادم شدند، / سروده‌ام برخیزد و آزادی از من طلبد (بی‌کس، ۱۳۸۹: ۲).

### ج) - بیدارگری

آزادی و بیداری، سرود گم شده‌ی شاعر بود که در هر نقطه و مکانی مانند دیگر مردمان آزاده به دنبال آن می‌گشت و این فریاد بیدارگری، چون انفجار مهیبی، در میان سکوت مردمان بر آمد؛ مردمانی که از ناچاری و ناتوانی، چیزی نگفتند و بعضی سیاستمداران مستبد که به خاطر سوء

استفاده‌ی سیاسی، سکوت گزیدند:

حفره‌ای در سکوت/ از فریاد یک مشت ..... دو مشت/ از جسارت یک بیل ..... دو بیل/ از دانش  
چند گرم تی.ان.تی/ فرو کردم./ از دور دور/ انگشت بر اهرم رنج/ فشار دادم/ انفجاری مهیب،/  
آسمان گرد و غبار،/ پس از چندی هوا لطیف./ روی قطعه‌های سکوت/ مردی بلند بالا دیدم/ صدا  
صدای (بیشکچی)<sup>۲</sup> / شعر آزادی می‌خواند/ و سروده‌هایی روشن، / به گرد او حلقه زدند (بی-  
کس، ۱۳۸۷: ۳۹).

### (د) - مظاهر طبیعت هم در خدمت آزادی

شاعر برای درک بهتر مفاهیم اجتماعی و تبیین آن در ذهن مخاطب از مظاهر طبیعت به خوبی  
استفاده می‌کند و این‌گونه، آزادی را واژه‌ای رؤیایی دانست که مادری برای آن همیشه در غم و  
اندوه بود و پدری برای رسیدن به آن در حال مبارزه با ستمگران. از این رو بید مجنون "مادر" و  
کوه نیز مقاومت "پدر" را در برابر ظالمان تداعی می‌کنند، زیرا بید مجنون نماد لرزانی و در نهایت  
اندوه و کوه، نماد استواری و محکمی است:

هرگاه، بید مجنونی می‌بینم/ گویی مادرم در حیاط/ بر روی غمی پائیزی خیمه کرده./ وقتی به کوه  
می‌نگرم/

گویی پدر/ بر روی دوش آزادی/ رو در روی ستمگری/ برخاسته (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۷۴).

شاعر در بیانی زیبایی شناختانه، آزادی را به زیبایی گل و ماه می‌پندارد که خود را نمایان کرده و  
منتظر است تا درک شود، زیرا تنها مردم سرزمین شاعر، خواهان آزادی نیستند بلکه آزادی مانند  
یک فرد گدا با لباس کهنه و خود در حالی که خانه و آشیانی ندارد به خانه‌های همین مردم رفته  
است تا آنان را از وجود خود بهره‌مند سازد، تا خود و دیگران را به آرزویشان برساند، زیرا انسان  
بدون آزادی و آزادی بدون انسان معنی ندارد:

اینک، آزادی اسب شفق است،/ به خانه در آورده‌ای./ درخشش مژده گرفته پا به سر،/ برق  
خوشی زو می‌جهد،/ یال و گردنش گل‌آجین./ آزادی همچون گل و ماه/ به خانه‌ات در آمده./ یا هم  
چون چراغ جادو/ افتاده پیش پای تو./ برای آنکه آزادی / در کشانی در فراز و فرود کوه./ برای  
آنکه روشنی/ چون درفشی بر فرازی در جان خویش،/ اینک ترا آزادی چشم در راه است./ به سان  
گل روزگردان / برپچینی تخمکان جان او را./ آزادی اینک گرسنه است،/ چون شکم پوکیده‌ی  
گرمیان و این سرزمین./ آزادی هم چون آسیاب / چشم انتظار غله است. / دیده بر آن دارد که تا/  
دهان تنهای او را / از لقمه‌ای زین خمیر پرداخته کنند./ آزادیت گدایست و مندرس و بی‌آشیان،.. /

آزادی هم چون درخت توت حیاط / خزیده در خانه‌ی تو. / خیال و رؤیایی بزرگ / چون درب خانه، کشتگاه / و جاده همراه تو است. / چون اسبی ایستاده کنون رو به روی پا شدنت، / چون دشتی بایسته‌ی کشت / چشم انتظار باران / این اسب زرین پگاه / ایستاده به پایت که تا / نکشانی او را به دیرگاه غروب. / اسب زرین آزادی / ایستد به پای تو که تا / گرسنگی نشکند دست، / نشکند پا و / بیزارش نگرداند. / لگام او در دست توست...

شاعر، آزادی را مانند پرنده‌ای زخمی می‌داند که به خانه آورده ای و بهبودی آن پرنده در دستان تو بود و این چنین است که باید فکر و اندیشه‌ی تو او را به اوج برساند نه این که قفس و زندان گردد. پس باید مردمان سرزمین شاعر، فکر و اندیشه‌ی آزادی را مانند یک ماهی کوچک و ضعیف پرورش می‌دادند و خوراک او را تأمین می‌کردند. به عبارت دیگر آزادی باید در سرزمین شاعر فراگیر می‌شد و همه از آن استفاده می‌کردند:

آزادی را، / چون پرنده‌ای خون آلود به خانه‌ات آورده‌ای، / اکنون، در سینه‌ی تو می‌خواند، / در آسمان سینه‌ات پر می‌زند. / این مرغ بخت، / آن قدر چشم انتظار و پایبند تو می‌ماند، / تا سینه‌ات، / آسمان اندیشه‌ات، / قفسی از برای او نگردانی. / این مرغ هم آب و هم دانه خواهد، / چشم در کار و فرمان تو می‌دارد. / آزادیت گرسنه است و / ماهی نحیف است و نزار، / یک آسیاب ویرانه. / رنگ و شمیم آزادی می‌تراود از باغچه‌ی وجود تو. / خورد و خوراک آزادی / تنها، در کشتگاه کف دستان تو پیدا می‌شود... (بی‌کس، ۱۳۸۶: ۲۳۳).

## ه- تبدیل شادی مردم به غم و اندوه

شاعر با بیانی استعاری، دشمن و هواپیماهای او را کرکس سیاه می‌پنداشت که شادی مردمان را بر نمی‌تابیدند. از این رو با دیدن شادی و خوشحالی قوی سفید؛ یعنی، مردمان بی‌گناه سرزمین شاعر، سر می‌رسیدند و با بمباران و کشتار، این شادی را به عزا و اندوه تبدیل می‌کردند و این‌گونه در میان ظلم، ستم و ترور، شادی چندان دوام نداشت و معنی درد و رنج به خود می‌گرفت:

قویی سفید / از پس دعوتنامه کنگره پرندهگان / ساز خود را بر گرفت و / عزم سفر در کوچه، / در خیابان سرازیر آب نمود / به سوی جزیره عشق، / تا در جشن عروسی دو نورس آماده شود، / و بنوازد / چند بخش / از دریاچه قو / او رسید و پس از چندی / در افقی مات و کدر / یک کرکس شوم سیاه / به مراسم در رسید و / یکی دوبار، / بر آسمان عروسی پرواز کرد، / و در هنگام / اسلحه‌ای از پر سینه بر کشید / رو به آوردگاه شادی شلیک کرد / و جشن را از نورس و از جزیره / بر باد کرد (بی-)

کس، ۱۳۸۷: ۹۴).

### و- افتخار به مبارزان و شهیدان

در دیدگاه شاعر، همه‌ی پدیده‌ها گویی جاندار هستند و همه در خدمت تحقق آزادی. این بار آزادی در معنی‌رهایی از دستگیری و کشتن، تحقق می‌یابد و در این شعر، ساعت چونان جاننداری در پی یاری‌رسانی به آزاده‌ای است که جلاد برای دستگیری و کشتنش می‌رود. باز سفید استعاره از مبارز، شادی و خوشحالی مردمان است و انتخاب این واژه و ادعای این همانی با آن مبارز، جلاد را در قالب صیادی بی‌رحم نشان می‌دهد. حکومت‌های زور و استبداد هر لحظه بر مردم ستم می‌کردند و اقدام به کشتن و اعدام آنان. با دیدن این حال غم و درد، شاعر را فرا می‌گرفت، غم و درد از دست دادن مبارزانی که زمان هم برای آنان "آزرده پر ز کین" بود، مبارزانی همچون "بازی سفید" که تعداد کمی از آنان نجات می‌یافت و این خود مایه‌ی افسوس او می‌شد:

آن ساعتی که در میج جلاد بود / ساعتِ قربانی بود و / ساعتِ آزرده پر ز کین / روزی دگر / در یک اتاق خشمناکِ سرگردان / ساعت / گفته‌ی آنان را شنید: / صبح فردا / در رأس یازده می‌روی / برای دستگیری، بازی سفید، / آشیان در کنار شهر / ساعت غمگین و پر ز کین / پیشتر از آن / که او ز خواب بر جهد / چند خطی / عقربه را عقب کشاند، / جلاد، ز دروازه‌ی شهر / گذشت، رو بسوی کوه، / نگاهی در ساعتِ دست / هنوز / مانده است زمان. / اما / در ساعت شهر و زمان / نیم ساعتی، گذشته از یازده مرگ. / وقتی جلاد / به آشیانه می‌رسد / باز چندیست / که پرگشوده رفته است (بی- کس، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

در راه رسیدن به آزادی، از تمامی اقشار جامعه، جان خود را فدا کرده‌اند و اکنون رؤیایی است که شاعر دوست دارد بر چارپایه‌ای که از زیر پای بسیاری از مبارزان کشیده شد "مرگ جلاد" را ببیند و "آزادی بر او نشیند" چرا که همین چارپایه "تنها شاهده‌ی بود که ماند":

آن چارپایه که کشتند / شاعری را بر روی او / تنها شاهده‌ی بود که ماند / تا ببیند مرگ جلاد و / آزادی بر او نشیند. (بی‌کس، ۱۳۸۹: ۱۲).

### ز- کودکان، قربانی و رنج کشیده

ستم، تنها بزرگترها را در بر نمی‌گیرد بلکه کودکان و خردسالان نیز از آن در رنج هستند. آن‌گونه که دختران خردسال در زیر بار رنج، فقر، بدبختی و زحمت، قیافه‌ی پدربزرگ و مادر بزرگ به خود گرفته بودند:



دختر<sup>۲</sup> به زیر بار چوب / چون مادر بزرگ شده بود. / خمیده از میان باغ / گرفته سوی روستا. / یک نی میان چوب‌ها / او را بخواند / گفتش زیبا: / - توان نیاورم که تو / آزرده سوی ده شوی، / این گفت و تا میان ده / تا خانه، پای بار بُنه / ترانه‌ی «حسن زیرک»<sup>۳</sup> / نواخت، از برای او (بی‌کس، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

کودکانی مبهوت، متحیر و پر از ترس و سرگردانی و فریادی که به گوش هیچ کس نرسید. کودکانی که به جای رؤیای شیرین و دنیای خیال انگیز کودکی، در جنگل و کوهستان و زیر آفتاب سوزان آواره بودند و درد و زخم این همه بدبختی با آنان همراه بود: کودکی بودم / مبهوت، مبهوتِ صلابتِ قامتِ ترس و سرگردانی. / متحیر، متحیرِ ماسوره‌ی مرگ و شراره‌ی غروب. / متحیر، متحیرِ سحر پر گرفته در دریند / و رمه‌های جیغ در قله و ستیغ. / مبهوت، مبهوتِ رنگدان بی‌رنگی. / مبهوت، مبهوتِ فریاد خاموشی. / مبهوتِ شیبه‌ی آب. / کودکی بودم، / خواب‌های جنگل و درختان را می‌خواندم. / با چشم‌هایم، پنجه‌ی آفتاب را بو می‌کشیدم. / گوش به درای کاروان زنگهای طبیعت می‌سپردم. / کوچ کردن کوه، پشته و درخت را می‌دیدم. / فریاد رود، چشمه و خاک را می‌شنیدم. / درون ستاره را می‌دیدم. / لخت و عور فرشتگان خدا / و رازهای پنهان یزدان را می‌دیدم. / پنجه در پنجه‌ی شب می‌نهادم و / همبازی مهتاب می‌شدم. / همه شب، سر بر بالین کوه می‌نهادم و آرام می‌آرمیدم. / وز صفیر ستاره‌ای بیدار می‌شدم. / من خود هزاران شعله‌ی مجروح را دیده‌ام، / که چگونه به آغوش ابر می‌خزیدند و پنهان می‌شدند. / من هم چون خیال / فواره در آغوش بگرفتم و / سوار بر پشت غبار / و گهواره‌ی کاذبه‌ی صبح شدم. / من زبان خاکسترو سنگ / زبان بوته و درخت را آموختم، / و در دفتر برف / نخستین سروده‌ام را نوشتم (بی‌کس، ۱۳۸۶: ۱۶).

کودکان زجر کشیده‌ای که پدران مبارز و قهرمانشان در راه نجات و آزادی دیگران، جان خود را فدا کردند، و این در حالی بود که این فرزندان پدران خود را ندیده بودند. شاعر در بیانی نمادین این درد را چنین بیان می‌کند:

دو تا از شاخ دو گردو / نوی گودکی را تاب می‌داد. / بود یک لبخند شیرین بر لب کودک / که در رؤیای رنگارنگ آن گهواره می‌تابید. / درخت پیر آهسته ندایی داد: / - این کودک، پدر را می‌شناسی تو؟ / درخت تازه سال، سری جنابند به نشان فراموشی. / درخت پیر، / نفس پر حسرت و آهی گران از سینه بیرون داد. / پدر را بود آن مردی زمستان پار / که می‌رفتش به سوی خانه‌ی روستا / در آن

هنگام فریادم / به زیر سهمگین آوار این بهمن بلند آمد/ ولی افسوس / که تا من را رهنانش به زیر آوار/ بخشکید جان او در سوز برافوار (بی کس، ۱۳۸۹: ۹).

### ح- رنج دیدن از خیانت‌ها

در جامعه‌ی شاعر بسیاری از مسائل پیش می‌آمد که برای کسی مثل شیرکو قابل قبول نبود. بنابراین آن چه شاعر را متعجب و ناراحت می‌کرد، خیانت‌ها و بی‌خیالی بعضی از مردمان نسبت به سرنوشت خود و جامعه بود زیرا از دیدگاه او این کار نتیجه‌ای جز آسیب به مردم در بر نداشت: چوب کبریتی بر افروخت / چنگ در جان تاریکی در افکند و / او را ز بیشه رهناید. / اما وقتی که باز آمد همان کبریت/ آتشی در پیکر بیشه دوانید (بی کس، ۱۳۸۹: ۲۷).

سرزمین شاعر را درد خفقان در خود پیچیده بود و دیگر آزادی برای شاعر معنی نداشت، سرزمینی مرده، زندان‌گونه با چشمه‌های خشکیده، اما این بلاها را کسی جز افراد آن سرزمین و خیانت‌هایشان، به وجود نیاورده بود:

آزادی؟! / کدام‌ست آزادی؟! / اسبی خسته‌ی شکسته ست/ بارفشنگ، هر روز بر او می‌نهند؟! / سر زمین؟! / کدام‌ست سر زمین؟! / آن مشتِ خاکی که هر روز / چندین بار او را می‌کشند؟! / آن دشت پهنی که شدست به سکوی مرده شستن؟! / آن کوه بلند سرکش، که دار میّت شده است؟! / سنگ و گل و چوب و شنی / که زندان از او رسته است؟! / آه . . . کدام ست سر زمین؟! / آه . . . کدام ست آزادی؟! / نمی‌دانم! . . . نمی‌دانم!! / آبی که در روز روشن، سرچشمه‌اش را ما همه دزدیده‌ایم؟! / آن دلبر مستانه‌ای در خواب ناز، / چشم از حدقه و کاسه دزدیده‌ایم؟! / یا که آن ابر باران زاست؟! / بیشتر از آنکه بیارد، / باران از او کش رفته‌ایم؟! / آن ماهی در شب چارده، / ز آسمان ربوده‌ایم؟! / نمی‌دانم! . . . نمی‌دانم!! / آه . . . کدام است سرزمین؟! / آه . . . کدام است آزادی؟! / آزادی، اسبی خسته‌ی شکسته ست، / بار فشنگ، هر روز بر او می‌نهند؟! / هان . . . هان بنگریدم / اینجاست . . . این است سرزمین من (بی کس، ۱۳۸۶: ۲۴۴).

### ط- فضای ترس آلود جامعه

در زمان حکومت بعثی صدام بر جامعه‌ی شاعر، فضایی حاکم بود که هر جا می‌رفت، دچار نوعی سرگردانی و تحیر می‌شد فضایی که نشان از طناب دار، زندان و کوچ اجباری اهالی یک روستا در آن آشکار بود. سرزمینی که اشک، سایه‌ی وحشت، لرزش قلب و هراس، درخت و کوه و بیابان و دشت را در خود گرفته بود:

به هر کجا که در شوی / سایه‌ای منگ بر رخسارت نشسته است، / که آن سایه غریبی است. / در اینکت، نه سایه‌ی زلفکانت / پنجره و اتاقت / بلکه شاید سایه‌ی یک طناب دار / و یا خیال محبسی از سرزمین تو باشد. / و یا شاید غروبی خلوت و خاموش / از کوچانیدن دهی از سر زمین تو باشد. / یا سایه‌ی سرشک چشم دلبرت / و یا شاید سایه‌ی وحشتی مخوف / نشسته بر برزن شهر تو باشد. / و یا شاید سایه‌ی تابوت شهید میهنت. / بندگان؟ / و یا بیم در بند کشیدن بادی / ناگه که در خانه‌ی به هر کجا که در شوی / بیمی قلب ترا به لرزه می‌کشد، / که آن لرزه غریبی است. / کان لرزه در اینک تو / از بهر یک بیم تو یا خستگی راه تو نیست. / شاید لرزه‌ای در قلب درخت و کوه و بیابان / و دشت میهنت باشد؟ / شاید هراس چشمه‌ای؟ / که برای کور کردنش آمده‌اند. / یا لرزه‌ای در قلب قصه‌ای باشد؟ / از بیم کشتن نویسنده‌ی او (بی‌کس، ۱۳۸۶: ۱۹۵).



## نتیجه گیری

"شیرکو بی کس" از برجسته‌ترین شاعران معاصر گرد و یکی از شاعران شناخته شده بود که آثارش بیش از دیگر سرایندگان گرد، به زبان‌های زنده‌ی دنیا برگردانده شده است. شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین عراق و وضعیت کردها، آزادی را یکی از موتیف‌های پر بسامد شعر گردی قرار داد که این مسأله در اشعار شیرکو بی کس نمود ویژه‌ای یافت و موجب شد، شاعر ضمن پرداختن به مشکلات اجتماعی ناشی از فقدان آزادی، با استفاده از صور خیال، تصاویر بکری از این مفهوم ارائه نماید و از همین رو شعرش آینه‌ی انعکاس دردها، رنج‌ها و مشکلات جامعه‌ی عصر شاعر گردید.

## پی‌نوشت

۱. جَوَل حَمَرین: نام منطقه‌ای در کرکوک از شهرهای کردستان عراق.
۲. اسماعیل بیشکچی: روزنامه‌نگار و نویسنده ترک تبار که کتاب و مقالات زیادی در خصوص دفاع از حقوق کردهای ترکیه نوشته است.
۳. حسن زیرک: خواننده‌ی گرد که بزرگ‌ترین گنجینه‌ی ادبیات عامیانه می‌باشد.
۴. ننو: گهواره‌ای که نوزاد در آن می‌گذارند.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳) **تاریخ زبان فارسی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- احمدی، قهرمان (۱۳۹۳) "جنبه های پایداری در اشعار شفيعی کدکنی و شیرکو بی کس شاعر کردستان عراق"، رساله ی کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- بی کس، شیرکو (۱۳۹۳) عاشقانه های شیرکو بی کس، ترجمه ی فریاد شیری، تهران: انتشارات سرزمین اهورایی.
- ----- (۱۳۸۷) اختران بی آسمان، ترجمه ی صلاح منوچهری، آماده ی چاپ.
- ----- (۱۳۸۶) مار و روز شمار شاعری، ترجمه ی صلاح منوچهری، آماده ی چاپ.
- ----- (۱۳۸۹) پگاه، ترجمه ی صلاح منوچهری، آماده ی چاپ.
- ----- (۱۳۹۲) بوی نامه، ترجمه ی رضا کریم مجاور، تهران: انتشارات پویان فرنگار.
- ----- (۱۳۸۵) سلیمانیه و سپیده دم جهان، ترجمه ی محمدرئوف مرادی و همکاران، بازسرای سید علی صالحی، تهران: نگاه، چ اول.
- ----- (۱۳۸۲) دربند پروانه، ترجمه ی عزیز ناصری، ناشر: مترجم، چ اول.
- ----- (۱۳۸۰) دره ی پروانه، محمدرئوف مرادی، تهران: نشر آنا، چ اول.
- پارسا، سید احمد (۱۳۸۸) تأثیرپذیری شاعران کرد ایران و عراق از حافظ شیرازی، تهران: فرهنگستان هنر. چ اول.
- دیویس، تونی (۱۳۷۸) اومانیسم. ترجمه ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- سید حسینی، رضا (۱۳۸۴) مکتب های ادبی. تهران: نگاه. چ سیزدهم.
- شفيعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.

- شیریں، فریاد [مترجم] (۱۳۹۳) عاشقانه‌ها از شیرکو بی‌کس، تهران: انتشارات سرزمین اهورایی.
- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۴) تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوسی، چ دوم.
- کریمی، کامبیز (۱۳۷۸) تبعید ۱۸۲ هزار رؤیا (برگردان ۵۰ شعر از ۱۲ شاعر معاصر کردستان عراق)، سندج: بیان آزادی، چ اول.
- گلریز، سینار (۱۳۸۷) شیرکو بی‌کس و کتاب «سلیمانیه و سپیده‌دم جهان»، مجله‌ی چیستا، ش ۲۵۰.
- گوران، عبدالله (۱۹۷۱) مجله‌ی بیان، سال اول، شماره ۲.
- گوران، عبدالله (۱۹۷۱) مجموعه شعر، بهشت و یادگار.
- مختاری، محمد (۱۳۷۸) انسان در شعر معاصر، تهران: توس.
- مرادی، محمدرئوف [مترجم] (۱۳۸۰) دره‌ی پروانه، شیرکو بی‌کس، تهران: نشر آنا، چ اول.
- منوچهری، صلاح [مترجم] (۱۳۸۶) مار و روز شمار شاعری، شیرکو بی‌کس، آماده‌ی چاپ.
- ناصری، عزیز [مترجم] (۱۳۸۲) دربند پروانه. شیرکو بی‌کس، ناشر: مترجم، چ اول.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۴) چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، تهران: انتشارات جامی، چ نخست.